

نامه‌ی خصوصی از سبزواری به دکتر قاسم غنی در پاریس

ح.ا.

□ ۱- درآمد

اهمیت مضامین نامه‌های خصوصی به‌عنوان اسناد ارزشمند دست اول تاریخی برای تدوین تواریخ اجتماعی، دودمانی و محلی، از آن‌جا ناشی می‌شود که تواریخ رسمی را مورخان درباری با وابستگی تمام به نظام حاکم و برای خوشامد حاکمان زمان نوشته‌اند؛ در حالی که آن‌چه بین اشخاص عادی در نامه‌های خصوصی رد و بدل شده‌اند، واقعیت‌های عینی و مشکلات و مسائل حقیقی جامعه را بازتاب داده‌اند و لذا از جهت جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی مهم‌ترند.

در مجموع، صداقت اشخاص در نامه‌های خصوصی بیش از نامه‌های رسمی است و کیستی و چیستایی مردم را از گفته‌ها و نوشته‌های خصوصی بهتر از سخنان و سخنرانی‌های عمومی‌شان می‌توان دانست.

نامه‌ی حاضر را حسن علوی معروف به آقازاده‌ی سبزواری (فرزند آیت‌الله حاج میرزا حسین علوی سبزواری) و داماد آقا سید احمد بهبهانی (فرزند آیت‌الله سید عبدالله بهبهانی زعمیم مشروطیت) به سال ۱۳۰۳ شمسی از سبزواری به پاریس برای دکتر قاسم غنی (۱۲۷۲-۱۳۳۱) از چهره‌های فرهنگی و سیاسی مؤثر عصر پهلوی پدر و پسر فرستاده است. موضوع این نامه، اختلافات محلی سبزواری و مسائل مرتبط با اداره و مدیریت بیمارستان حشمتیه‌ی سبزواری است که به سعی دکتر غنی و همیاری مردم آن‌جا به نام سالار حشمت (حاکم وقت سبزواری) تاسیس شده است. این نامه در یادداشت‌های دکتر غنی یا نامه‌های او نیامده است.

۲- متن نامه

مریضخانه نگه‌دارند خودشان امور مریضخانه را اداره و حیف و میل [نمایند]. حقیقتاً یکی از اشخاص پست‌فطرت بی‌شرف بی‌وجدان - که غیر از پول به هیچ چیز در عالم عقیده نداشت - چند روزی با خیالات آنان کمک و مساعدت نمود. چهارصد و پنجاه تومان از قصاب‌ها گرفت و عایدی مریضخانه را نسبت به قیمت مسلخ به زمین زد.

پس از این‌که مریضخانه کسری بودجه پیدا کرد، خود بنده کسر بودجه را منقبل شدم که دست آنان از مریضخانه کوتاه شود و دیگر وسیله‌ی برای مداخلات در امور مریضخانه پیدا نکنند. انشاء‌الله موقع تشریف آوردن به زودی مستحضر خواهید شد. ولی به حمدالله این شاهزاده ابوالفضل میرزا، منفصل؛ در عوض شاهزاده رکن‌الدوله حاکم این چند روزه وارد می‌شود. در باب قیمت مسلخ به توسط شیخ‌الرئیس و آقای امیراعظم تعقیب کردم. حکم از تهران صادر شد که مجدد از قصاب‌ها بگیرند. منتظر ورود حکومت جدید هستم که بعد از ورود اجراء نمایم.

از جهت دیگر مخصوصاً به آقا سید رضا و سایرین مخصوصاً سفارش کردم و تاکید کردم که از این موضوعات ابداً چیزی به جناب‌عالی عرض نکنند که اسباب افسردگی‌تان بشود. از این

فدایت شوم. ان‌شاء‌الله تعالی، مزاج بهاج شرافت امتزاج، در نهایت صحت و استقامت و ابتهاج، همواره قرین سعادت و سلامت و خوشی بوده باشد. چندی قبل در جواب رقیمه‌ی شریفه، مختصری مزاحمت نموده توسط آقا سید رضا ارسال شد الی تاکنون رسیده است. این اوقات که مرقومات شریفه را که نزد آقا سید رضا بود، قرائت نمودم. حقیقتاً از اظهار افسردگی جناب‌عالی فوق‌العاده متأسف شدم.

در غیبت جناب‌عالی، مبتلا به اشخاص دنی‌الطبع پست فطرت ردل گردیده همه روزه نیرنگی می‌کردند، هر روز به عنوانی و حقیقتاً اشخاص مزبور بی‌وجدان و بی‌شرافت‌اند که شخص برای خود دلت می‌داند که آن‌ها را طرف خودش قرار بدهد.

غالباً به بی‌اعتنایی و سکوت می‌گذرانید. اشخاصی را خودتان سابقه به حال‌شان دارید با حیل و نیرنگات، مسالهی مریضخانه بود. چند روزی اوضاع تغییر، شاهزاده ابوالفضل میرزا - که همشیره‌اش عیال نصرت لشکر و خودش پسر مؤیدخان حاکم شریف آباد - چندی قبل به حکومت سبزواری آمد، اشخاص معلوم به انکال ایشان در صدد برآمده که امور مریضخانه را مختل و ضمناً خودی در

اتفاقات هرچه بیفتد خودمان دفاع و جلوگیری می‌کنیم. نمی‌دانم باز که به جناب عالی نوشته و اسباب افسردگی‌تان را فراهم کرده. به هر جهت ابداً به واسطه‌ی مزخرفات مفسدین، تأثر حاصل نفرمایید و از هر جهت خاطر شریف مطمئن باشد به فضل خداوند از تمام خطرات آن‌ها جلوگیری خواهد شد و ان‌شاءالله زودتر حرکت فرموده تشریف بیاورید و دوستان را به فیض خدمت‌تان محظوظ فرمایید. حضرت حجت‌الاسلام روحی‌فداه حقیقتاً فوق‌العاده مشتاق و سلام می‌رسانند. ایام به کام باد. حسن العلوئی»

۳- اطلاعات و توضیحات دیگر

الف. نویسنده‌ی نامه یعنی آقامیرزا حسن علوی معروف به آقازاده‌ی سبزواری (۱۲۶۰-۱۳۱۹)، هفت دوره در ادوار قانونگذاری ششم، هفتم، هشتم، نهم، دهم، یازدهم و دوازدهم، نماینده‌ی سبزواری در مجلس شورای ملی بود. وی پسر ارشد مرحوم حاج میرزا حسین علوی سبزواری (مجتهد معروف) بود.

حاج میرزا حسین علوی سبزواری در حکمت و فلسفه شاگرد حاج ملاهادی سبزواری و در فقه و اصول شاگرد حاج میرزا حسن شیرازی (صاحب فتاوی تنباکو) بود و شرح حال او را مرحوم استاد سیدعلینقی امین در **تاریخ سبزواری** نوشته است. اشاره‌ی نویسنده در پایان نامه به «حضرت حجت‌الاسلام روحی‌فداه»، به همان پدر اوست.

ج. مقصود نویسنده از شیخ‌الرئیس، شاهزاده محمدهاشم میرزا افسر ملقب به شیخ‌الرئیس (۱۲۵۳-۱۳۱۹ش) نماینده‌ی مجلس شورای ملی از سبزواری است که سال‌ها در تهران، نایب‌رئیس مجلس شورای ملی و رئیس انجمن ادبی ایران بود. مفصل‌ترین شرح حال بی‌غرضانه‌ی افسر را صاحب این قلم نوشته است. بعضی از احوال او و خانواده‌اش را مرحوم دکتر قاسم غنی در یادداشت‌هایش نوشته است که مخصوصاً در ارتباط با عبدالحسین تیمورتاش، در جای دیگر یافت نمی‌شود. (یادداشت‌های دکتر قاسم غنی،

تهران، زوار، ج ۱، صص ۱۶۰-۱۶۳) ■

امام جمعه خوبی و جواهر کلام

فخرالدین امامی خوبی

اشاره: خاندان امام جمعه‌ی خوبی از خاندان‌های معتبر کشور و منتسب به روحانیت‌اند. مرحوم حاج میرزا یحیی امام جمعه‌ی خوبی (وفات ۱۳۲۴) از علما و رجال سیاسی تهران و نماینده‌ی ادوار اول تا سوم مجلس شورای ملی بودند. شیخ محمد امین امام جمعه‌ی خوبی نیز از شخصیت‌های برجسته‌ی روحانیت تهران بودند. جمال امامی و نورالدین امامی نیز، نوشته‌ی حاضر، نامه‌ی دست‌نویس آقای فخرالدین امامی خوبی (فرزند مرحوم شیخ محمدامین امام جمعه‌ی خوبی) به **ماهنامه‌ی حافظ** در پیوند با خاطرات علی جواهر کلام (نوه‌ی فقیه بزرگ صاحب جواهر) به قلم همکارمان فرید جواهر کلام است.

[بعدمعنون]

با عرض سلام و تحیات

۱- از این‌که ارادت‌مند را لایق خواندن مجله‌ی حافظ و بالخصوص کتاب **جدید دانشنامه‌ی شعر** قرار داده‌اید بسیار متشکر و ممنونم و تقاضا دارم مقرر فرمایند مجله را مرتباً ارسال و مبادا ارادت‌مند را از خواندن مجله فراموش نمایند و محروم کنند.

۲- مرحوم جناب آقای علی جواهر کلام و برادرشان مرحوم شیخ عبدالعزیز جواهر کلام با پدرم مرحوم شیخ محمد امین امامی خوئی رفت و آمد داشتند و به خصوص مرحوم شیخ عبدالعزیز اگر نگویم هر روز بلکه هر هفته در بیرونی منزل با پدرم ملاقات می‌نمودند و روابط‌شان به اندازه‌ی نزدیک بود، که سابقاً مرسوم بود در ایام نوروز معروفین به حضرت عبدالعظیم رفته و ده و دوازده

روزی در آن‌جا سکونت می‌نمودند.

روزی من برای گردش در خیابان حضرت عبدالعظیم قدم می‌زدم که تصادفاً با مرحوم شیخ عبدالعزیز برخورد کردم که ایشان تقاضای ملاقات پدرم را داشتند که با هم به راه افتاده و ایشان را راهنمایی کرده و به ملاقات پدرم بردم.

روزی در آن‌جا سکونت می‌نمودند.
روزی من برای گردش در خیابان حضرت عبدالعظیم قدم می‌زدم که تصادفاً با مرحوم شیخ عبدالعزیز برخورد کردم که ایشان تقاضای ملاقات پدرم را داشتند که با هم به راه افتاده و ایشان را راهنمایی کرده و به ملاقات پدرم بردم.

روزی در آن‌جا سکونت می‌نمودند.
روزی من برای گردش در خیابان حضرت عبدالعظیم قدم می‌زدم که تصادفاً با مرحوم شیخ عبدالعزیز برخورد کردم که ایشان تقاضای ملاقات پدرم را داشتند که با هم به راه افتاده و ایشان را راهنمایی کرده و به ملاقات پدرم بردم.